

شریعتی مغفول

در بیان موجز وجوهی از منش و رویه عملی علی شریعتی

در چهلمین سالگرد شهادت علی شریعتی، نوشته‌ها و سخنرانی‌ها و مقالات پژوهشی متعددی در تبیین اندیشه‌ها و مبانی فکری این روشنفکر و جامعه‌شناس ایرانی توسط اساتید، شریعتی‌پژوهان و پژوهشگران جوان عرضه شد که هر یک واجد نکات عمیق و تازه‌ای بود که می‌تواند در پیوند با مسائل امروز جامعه ایران به تقویت و توسعه سنت فکری‌ای که شریعتی در ادامه سید جمال و اقبال ادامه‌دهنده و خود به‌نوعی در ایران پایه‌گذار آن بود، یاری رساند.

به‌رغم اینکه متون تولیدی فوق از بسیاری جهات راهگشا و بدیع‌اند، اما در این نوشته کوتاه می‌خواهم به وجهی از شریعتی اشاره کنم که تصور می‌کنم تا حدودی در مباحث فوق حول اندیشه‌های وی مغفول یا کمرنگ مانده و چندان که باید مجال طرح نیافته‌اند. واقع امر این است که شریعتی جز در اندیشه و مباحث نظری، در سیره و سلوک عملی هم در مقام یک روشنفکر و استاد دانشگاه، نکات بسیاری برای درس گرفتن دارد که شاید در ایران امروز و در جریان روشنفکری و بین اساتید و نویسندگان ایرانی مغفول باشد. او انسانی خودساخته بود و می‌کوشید حتی الامکان به مقتضیات عملی سخنی که می‌گوید تن دهد. اگر از لزوم خودسازی انقلابی سخن می‌گوید و اولین متن مدون در این باره را در ایام وانفسای برادرکشی و بروز خصلت‌ها می‌نویسد، پیش‌تر خود سیر خودسازی را طی کرده بود. تصور می‌کنم این وجه از شخصیت و منش شریعتی در دوران متأخر چنان که باید مورد تأکید و واکاوی قرار نگرفته است. در چند محور کوتاه به این وجه پرداخته می‌شود؛ هرچند با این بحث اجمالی حق مطلب ادا نخواهد شد.

کمال رضوی

۱. پرهیز از ایجاد قطب‌بندی کاذب و تمرکز بر تضاد اصلی

شریعتی در دورانی که در حسینه ارشاد با طرح نگاهی تازه به اسلام و تشیع توانست جمع وسیعی از مخاطبان را همراه خود سازد، به‌سرعت به سوژه ابراز مخالفت و طرد و تکفیر جماعت زیادی از متولیان رسمی دین قرار گرفت. دیرزمانی نباید که ابراز مخالفت با وی به حلقه همراهان وی نیز سرایت کرد؛ تا جایی که حضور وی در حسینه ارشاد نیز برتابیده نشد و عده‌ای که از قضا از بنیان‌گذاران و همراهان اولیه این حرکت فرهنگی بودند و نماینده نحله‌ای نو در تفکر حوزوی محسوب می‌شدند، از در مخالفت با وی برخاستند و خواهان نظارت بر سخنرانی‌ها و انتشارات حسینه شدند.

اما در مواجهه با تمام این ناملایمات، وی هیچ‌گاه تن به جابه‌جایی اضداد نداد و به همبستگی‌زدایی روی نیآورد و آشکارا به ایجاد مرزبندی ساختگی و قطب‌بندی کاذب با مجموعه نیروهایی که از منظر وی در جهت‌گیری کلی و تحلیل نهایی، جزئی از حرکت آگاهی‌بخشی اجتماعی بودند، پرداخت. گرچه پس از انقلاب نامه‌ای با لحن نامهربانانه و مشحون از اتهام‌زنی علیه شریعتی از جانب همان همراهان سابق منتشر شد و بر اصالت آن‌ها نیز تأکید صورت گرفت، اما در میان دست‌نوشته‌ها و نامه‌های شریعتی اثری از طرح چنین اتهامات و برخوردهای متقابل دیده نمی‌شود.

شریعتی حتی در برخورد با بخشی از روحانیت که علی‌رغم سابقه مشارکت در نهضت ملی و رویکرد نوآندیشان در تحولات سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۴۰ از دهه پنجاه به یک‌باره به سمت محافظه‌کاری و سکوت تأییدآمیز نسبت به عملکرد رژیم پهلوی چرخش کرد، نیز در علن تنها به نقد این تفکر و رویه سیاسی پرداخت و از حمله شخصیتی و فردی به مخالفان و واعظان سطحی‌نگر و هتاک نیز اجتناب ورزید و تنها در برخی مکاتبات شخصی به شکوه و نقد صریح و بی‌پرده این افراد پرداخت.

اما اصل و قاعده عدم جابه‌جایی تضاد اصلی با تضادهای فرعی و گشودن جبهه‌های انحرافی همیشه در موضع‌گیری و کنش شریعتی پایدار ماند. شریعتی خود را در مقابل استعمار، استبداد و استعمار می‌دید و در این رویارویی از ایجاد تضاد حاشیه‌ای پرهیز کرد. او حتی با چریک‌ها که به مشی و استراتژی وی نقدهای بنیادی داشتند، مامشات کرد و همدلی نشان داد؛ گرچه استراتژی خود را پیش برد، اما حاضر نشد کلمه‌ای یا سخنی بگوید که از آن بوی تفرقه و تشتت به مشام برسد و در زمانه‌ای که چریک‌ها

توسط رژیم به شهادت می‌رسیدند، قوی‌ترین خطابه‌ها را در تجلیل از آن‌ها مطرح کرد.^۲ اما این اصل امروز از مرام و رویه روشنفکران ما تقریباً غایب است. در طرح مواضع فکری و سیاسی، ملاحظه‌ای از باب اصلی - فرعی کردن تضادها و پرهیز از گشودن جبهه‌های انحرافی کمتر دیده می‌شود و به همین دلیل است که می‌بینیم جای تضاد اصلی با ده‌ها تضاد فرعی و حاشیه‌ای دیگر عوض شده است و تشتت و واگرایی در اندیشه و کنش روشنفکران ایرانی هویداتر از عصر شریعتی است.

۲. تقریب‌گرایی در گفتار و عمل

شریعتی اهل تقریب بود. البته او این تقریب را نه فقط میان شیعه و سنی به‌عنوان دو جهت‌گیری فکری و اعتقادی مسلط اسلام که میان تمامی نیروهای قائل به آرمان‌های اخلاقی و انسانی پی می‌گرفت. در زمانه‌ای که بخش عمده‌ای از متولیان رسمی دین با گرایش‌های فرقه‌گرایانه شدید به نفی و طرح افکار و شخصیت‌های اهل سنت پرداخته و مناسک ضدتقریب به قوت برقرار و در جامعه جاری بود، شریعتی ضمن تأکید بر عناصر هویتی و مبادی فکری تشیع^۳ و نقد تشیع نهادینه تاریخی، بر لزوم تقریب میان شیعه و سنی پافشاری کرد. این در دورانی بود که تقریب‌گرایی حوزوی پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی در سال ۱۳۴۰ سخت به حاشیه رفته بود و جریان‌هایی میدان‌دار و عظم و خطابه و تبلیغ و گاه افتاء شده بودند که مبارزه با برخی از اهل جماعت را رسالت اصلی خود می‌پنداشتند و حتی مخالفت با خلفا و برخی صحابه و پیروان آن‌ها را مقدم بر دشمنی با آپارتاید اسرائیل تلقی می‌کردند؛ چه به‌زعم آن‌ها اقدامات صحابی مذکور در حق اهل بیت قابل قیاس با جنایات آن بخش از یهود نبود که در قالب اسرائیل تجلی یافته بود. مشرب تقریب‌گرای شریعتی نه فقط در خطابه‌های وی، که حتی در کار علمی و تحلیل تاریخی وی نیز عیان بود. چنان‌که وی صفویه را به سبب دامن زدن به نفاق و شقاق مذهبی نیز شمات می‌کرد و از منظری تاریخی، شکل‌گیری این دولت را بی‌ارتباط با تحریکات دولت‌های استعماری برای ایجاد انشقاق در امت اسلامی و مطرح کردن یک حکومت شیعی مقابل خلافت عثمانی نمی‌دانست.

اما روشنفکری دینی بعد از انقلاب با پاک کردن صورت‌مسئله، بحث تقریب را از دستور کار خود خارج کرد. بدین ترتیب که اساساً با پرش از نظریه‌پردازی درباره تشیع و ابعاد تاریخی آن و حتی در پرتو نهاد نظریه‌پردازی جدی در مورد اسلام،

به بحث در باب دین و سپس دین بی صورت (معنویت) و حقوق بشر روی آورد.^۴ گرچه این جهت گیری ابعاد فرقه گرایانه در دل خود نداشت، اما پاسخی به فرقه گرایی و ضدتقریب گرایی مندرج در کار متولیان رسمی دین نمی دهد که با سکوتی یک دهه ای (در دهه شصت)، مجدداً تبلیغ همه جانبه علیه نمادهای اهل سنت را در بطن حوزه های علمی در دهه هفتاد پی گرفته و دست اندرکار احیا و آفرینش مناسک فرقه گرایانه شدند.

اما جدا از این جهت گیری نظری، شریعتی در کار و کنش روشنفکری خود نیز مشی تقریب گرایی داشت و چنان که در محور نخست تصریح شد، به پررنگ کردن قطب بندی ها با نیروهایی که آن ها را در تحلیل نهایی در جبهه آگاهی بخشی و مبارزه با استحمار می دید، علاقه ای نشان نمی داد. اگر این جهت گرایی تقریبی را با رویه عملی در پیش گرفته شده توسط روشنفکری دینی بعد از انقلاب که با طرح لزوم ایدئولوژی زدایی به مرزبندی روزافزون با تفکر شریعتی پرداخت مقایسه کنیم، تفاوت بهتر آشکار می شود. شریعتی به کار احیاگران و مصلحان دینی پیش از خود نظیر سید جمال و اقبال نقد داشت و این نقدها را بیان می کرد؛ چنان که استراتژی نخبه گرایانه سید جمال که رو به سوی قدرت ها داشت و اصلاح جامعه را از رهگذر اصلاح قدرت پی می گرفت، مورد نقد قرار می داد. اما فرق است میان نقادی با تنگ کردن دایره خودی، چندان که جز خود، کسی در آن ننگند.^۵

۳. پاس حرمت قلم و مقام معلمی

شریعتی یک معلم و استاد دانشگاه بود و ممر درآمد دیگری برای گذران معیشت جز حقوق معلمی و نویسندگی نداشت. او با درجه دانشگاهی و توانمندی قلمی که داشت، می توانست برای گذران امور مسیر دیگری در پیش بگیرد و به گرفتن و انجام پروژه های آب و نمان دار روی آورد که در عسرت و تنگنا زندگی نکند. اما شریعتی دچار لغزش نشد و تن به ابتدال فروختن قلم به دانشگاه و فرهنگ که به اداره کارگزینی بدل شده، نداد. حرمت قلم و مقام معلمی را حفظ کرد، به همان اندک درآمد حاصل از فعالیت حرفه ای استادی خود و همسرش و حق التألیف جزئی کتاب ها بسنده کرد و زندگی و توان خود را وقف مبارزه فرهنگی علیه مظاهر استحمار و استبداد و استثمار کرد. او حتی کسانی را که به فروش مدرک و درجه علمی خود روی می آوردند، سخت مورد طعن و نکوهش قرار می داد.^۶

اگر آن منش و رویه را با وضعیت امروز دانشگاه و اساتید و دانش پژوهان مقایسه کنیم، می بینیم که کمتر کسی بر این عهد پایدار است. بسنده کردن به حداقل ها برای زندگی و گذشتن از خوشی ها و لذایذ مآلوف زندگی روزمره و وقت و حیات خود را صرف مبارزه کردن، افسانه ای فراموش شده برای بسیاری از اساتید و روشنفکران ماست. اغلب این تغییر جهت گیری ها با تغییر دوران و گذرا از یک پارادایم و به پارادایم جدید تبیین و توجیه می شود. اما مسئله به این پیچیدگی نیست. مسئله از این قرار است که امثال شریعتی و همفکران و ملهمان از وی در گذشته و اکنون، به امکان بهره جویی مادی بیشتر از زندگی دسترسی داشتند، اما در کنار



تقوای ستیز، تقوای گریز نیز داشتند و حاضر نبودند برای لذت جویی و رفاه بیشتر، از پرنسیب های خود کوتاه بیایند.

می توان موارد متعدد دیگری از منش و سیره عملی زندگی شریعتی برشمرد و فهرست فوق را بارورتر کرد. اما در این مجال به همین اندک بسنده می کنیم. در چهلمین سالگرد شهادت شریعتی به نظر می رسد که در کنار توجه به ابعاد نظری و اندیشه وی، پرداختن به منش و سلوک عملی وی برای دوران ما ضرورتی انکارناپذیر است و ای بسا که شناخت شریعتی بدون ارجاع به وجه اخیر شخصیت وی، ناقص و گمراه کننده باشد. ■

پی نوشت:

۱. از جمله در این نامه تصریح می شود: «...عجبا! می خوانند با اندیشه هایی که چکیده افکار ماسینیون مستشار وزارت مستعمرات فرانسه در شمال آفریقا و سرپرست مبلغان مسیحی در مصر و افکار گوروچ پهودی ماتریالیست و اندیشه های ژان پل سارتر آگزیستانسیالیست ضد خدا و عقاید دورکهایم جامعه شناس ضد مذهب است. اسلام بسازند، پس و علی السلام السلام. به خدا اگر روزی مصلحت اقتضا کند که اندیشه های این شخص اشرعی ارجح شود و ریشه هایش به دست آید و با اندیشه های اصیل اسلامی مقایسه شود صدها مطلب به دست می آید که بر ضد اصول اسلامی است و علاوه بی پایگی آن ها روشن می شود. من هنوز نمی دانم فعلاً چنین وظیفه ای دارم یا ندارم؛ ولی با اینکه می بینم چنین بت سازی می شود، فکر می کنم که تعهد درباره این شخص دارم دیگر ملغی است، در عین حال منتظر اجازه و دستور آن حضرت می باشم. کوچک ترین گناه این مرد بدنام کردن روحانیت است. او همکاری روحانیت با دستگاه های ظلم و زور علیه توده مردم را به صورت یک اصل کلی اجتماعی درآورد، مدعی شد ملک و مالک و ملا و به تغییر دیگر تیغ و طلا و تسبیح همیشه در کنار هم بوده و یک مقصد داشته اند. ... خدا می داند که اگر خداوند از باب «و یمکرون و یمکر الله والله خیر الماکرین» در کمین او نبود و در مأموریت خارجش چه به سر روحانیت و اسلام می آورد...».

۲. چنان که پس از شهادت چند تن از چریک ها، خطابه «پس از شهادت» را متأثر از این رویداد آفرید و در تحلیلی از مناسک حج به تجلیل از محمد حنیف نژاد (از بنیان گذاران سازمان مجاهدین خلق) پرداخت.

۳. در باب اینکه چه شد که شریعتی بعد از دوران مشهد و با استقرار در حسینیه ارشد، به شکل سیستماتیک به تشیع پرداخته و حول آن نظر به برداری کرد، بحث و مناقشه وجود دارد. کسانی این چرخش را بیشتر ناشی از شرایط بیرونی

دانسته و بر این باورند که شریعتی پس از حضور در تهران و قرار گرفتن بیشتر در متن مبارزات انقلابی درصدد آن برآمد که میراث شیعی را برای باروری تفکر انقلابی به کار گیرد. از این جهت معتقدند که اگر شریعتی همان سیر مشهد را ادامه می داد و تأکید ویژه ای بر تشیع نمی کرد، دستاورد وی ماندگارتر بود. برخی از این دیدگاه ها در ویژه نامه هشتادمین سالگرد تولد شریعتی که توسط چشم انداز ایران منتشر شد (شریعتی، عابر مرزها)، آمده است.

دیگرانی هستند که بر این نکته تأکید می کنند که به هر حال تشیع، دین زیسته و روزمره و جاری بین مردم ایران است و روشنفکر یا جامعه شناس نمی تواند بدون اندیشیدن پیرامون این مذهب جاری و زیسته جامعه و نظریه پردازی درباره آن، امیدی به فهم جامعه و تأثیرگذاری فراگیر بر مخاطبانش داشته باشد. از سوی دیگر، شریعتی از دیرباز تز مذهب علیه مذهب را طرح کرده بود و مسکوت گذاشتن بحث پیرامون تشیع به منزله خالی گذاشتن میدان برای جریان هایی بود که از تشیع، عامل تخدیر و جمود و انفعال و بی تحرکی ساخته بودند. شریعتی بر اساس درک این ضرورت درونی به اندیشیدن در مورد تشیع روی آورد.

البته این ها مباحث نظری مفصلی است که جای طرح آن در این یادداشت کوتاه نیست. بحث بر سر تقریب است و این نکته که شریعتی علی رغم نظریه پردازی در مورد تشیع، به فرقه گرایی روی نیآورد و روی گسسل های تشیع و اهل سنت فعال نشد، بلکه آن شکاف ها را با مباحثی نظیر علی بنیان گذار وحدت و ... تعدیل می کرد؛ مباحثی که آشکارا مورد اعتنا و احترام جریاناتی از اهل سنت نیز بوده و هست.

۴. همین جا باید بر این نکته تأکید کرد که توجه نواندیشی حوزوی و روشنفکری دینی به بحث کرامت انسان و حقوق بشر، دستاوردهای خاص خود را داشته است و متناسب با مقتضیات دوران امری مفید و ضروری بوده است. اما سخن بر سر این است که تأکید بر این مبادی کافی نیست و چنانکه تصریح شد، در جامعه ای که تشیع، مذهب جاری و دین زیسته اکثریت مردم آن است، طفره رفتن از نظریه پردازی در مورد تشیع، به منزله واگذاردن میدان موسع شکل دادن به دین داری مردم، به مدعیان انحصاری تشیع است.

۵. بارزترین نمونه از این دست مقاله ارائه شده توسط یکی از چهره های شاخص روشنفکری دینی به همایش دین و مدرنیته (پانزدهم شهریور ۸۶) با عنوان «آنچه روشنفکری دینی نیست» است که با مرزبندی حد اکثری، شریعتی را آشکارا بیرون از دایره روشنفکری دینی قرار داد و با نگاهی تنگ دامنه از مفاهیم و تعابیری برای تعریف روشنفکری دینی استفاده کرد که جز خود، هیچ نظریه پرداز بارز دیگری را در بر نمی گرفت: «روشنفکری دینی به حکم آنکه معرفت اندیش و تجریت اندیش است، ایدئولوژی هم نیست یعنی ایدئولوژی گزینشگر و حرکت اندیش و اسلحه تراش. ایدئولوژی ها که به جنبش و خیزش و مبارزه و گلاویز شدن با دشمن موجود، می اندیشند با حقیقت کم مهربند و آوردگاهی تنگ دارند و با شکست دشمن، خود نیز می شکندند و فرومی افتند؛ و سلاح هایی که با تصفیه و استخراج گزینشی، تراش موقت یافته اند، از تناسب می افتند و پاک بی اثر می شوند. امام حسین (ع) و شهادتش که استثنائی در سلسله امامت بود، در دستان گزینشگر شریعتی بدل به قاعده می شود و بوعلی سینا که فخر فرهنگ ایران بود، در پای ابودر تحقیر می شود تا سلاح ایدئولوژیک لازم برای فروگفتن سلطنت فراهم آید و اسلام انقلابی بر سکولاریسم سلطنتی پیروز گردد. همراه شدن نیتی صواب با روشی ناصواب کمترین عیبش این است که ناماندار است.» این جهت گیری تقابلی، درست در زمانی بود که بخش زیادی از روشنفکران خط شریعتی می کوشیدند با فرو نهادن تقسیم بندی های نظیر روشنفکری مذهبی - روشنفکری دینی، نوعی رویه تقریبی در پیش گیرند.

۶. «آقای مهندس، جناب آقای دکتر! استاد معظم و دانشمند محترم، آقایان دانشگاهیان! باشگاه دانشگاه ها حق ویزیت: در مغازه پنجاه تومان، به خانه ببری ۱۵۰ تومان، طبق کمیسیون تعیین قیمت ها، خانه اصناف، یک مقاله تحقیقی با پاورقی کافی و فهرست اعلام نسبتاً مفصل به مبلغ پانصد تومان. یک کتاب علمی از قرار صفحه ای ۳۵ تومان، با عکس مؤلف که بنا به خواهش بسیار ناشر در پشت جلد به تماشا گذاشته شده است...» (شریعتی، آثار گونه گونه).